بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۹ بهمن ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم شیخ الشریعة در مورد حدیث لا ضرر و لا ضرار قائل به این بودند که مراد از لا ضرر و لا ضرار نهی از اضرار به غیر است. شواهدی بر این مطلب اقامه کرده بودند که در کلام آقای سیستانی، این شواهد، یعنی شواهد دیگری که وجود دارد بررسی شده. ۹ تا شاهد برای این مسلک ذکر شده که من از این شواهد دو تایش را اینجا مورد بحث قرار می‌دهم. بقیه‌اش خیلی شاید چندان، به هر حال بحث‌هایش از بحث‌هایی که می‌کنیم شاید روشن بشود.

یک بحثش اصلی بود که جلسات قبل عرض کردیم. اتفاق اهل لغت هست که مرحوم شیخ الشریعة قول پنج لغوی را در اینجا ذکر می‌کردند که محصّل عرض ما این بود که اوّلاً این پنج تا لغوی اتفاق نظر را اثبات نمی‌کند. بسیاری از اهل لغت در این مورد چیزی ازشان نقل نشده در تفسیر این مطلب.

بله، اهل لغت که روشن باشد معنای غیر از نهی کرده باشند نیست، ولی این کافی نیست برای این‌که ما دعوی اتفاق کنیم.

نکتة دوم این‌که با توجه به این‌که خیلی از اینها به تبع همدیگر مطلب را گفتند، این اتفاق ارزش ندارد. ما قول اهل لغت را هم به عنوان حجت تعبدیه قبول نداریم. قول اهل لغت از باب اطمینان‌بخشی. چون به‌طور کلی حالا این بحثش را مفصل در تعادل تراجیح به آن پرداختیم که اهل خبره قولشان به عنوان ظن خاص معتبر نیست. اهل خبره، قولشان یا به جهت اطمینان‌بخشی هست حجت است یا در جایی که الدلیل انسداد کبیر یا انسداد صغیر مقدماتش تام باشد، از باب ظن خاص مبتنی بر انسداد یا ظن عام مبتنی بر انسداد معتبر می‌شود. بنابراین در جایی که اقوال لغویون به تبع همدیگر صادر شده باشد باید ببینیم آیا اطمینان حاصل می‌شود یا نمی‌شود، عرض کردیم در جاهایی که به تبع همدیگر مطلبی را می‌فرمایند خیلی وقت‌ها خودشان مستقلاً تأمل نکردند و قرینیت و تأثیرشان در اطمینان‌بخشی خیلی پایین است. این وجه اوّل.

وجه دیگری را که مورد بحث می‌خواهیم قرار بدهیم وجهی هست که بحث تبادر را ایشان مطرح کردند. عبارتی که ایشان دارند و آقای سیستانی نقل کردند را عرض بکنم.

ایشان به عنوان وجه دوم از وجوه نه‌گانه‌ای که آقای سیستانی آوردند: تبادر النهي من الحديث و انسباقه إلى الذهن. قال (قده) (في كلام له عن هذا المسلك): (و هو الذي لا تسبق الأذهان الفارغة عن الشبهات العلمية إلا إليه) و قال (و بالجملة: فلا إشكال في أن المتبادر إلى الأذهان الخالية من أهل المحاورات قبل أن ترد عليها شبهة التمسك بالحديث في نفي الحكم الوضعي ليس إلا النهي التكليفي).

آقای سیستانی در مقام جواب می‌فرمایند که اینجا جای تمسک به تبادر نیست. بعد توضیح می‌دهند. می‌گویند یک موقعی ما شک داریم که مراد استعمالی وضعاً یا انصرافاً چیست. گاهی اوقات نمی‌دانیم که مراد تفهیمی همان مراد استعمالی هست یا نیست. شک داریم در توافق مراد تفهیمی با مراد استعمالی. مرحلة سوم این‌که ما شک داریم در مراد تفهیمی بعد از این‌که می‌دانیم که مراد استعمالی مراد تفهیمی نیست. بعد از این‌که می‌دانیم مراد تفهیمی غیر از مراد استعمالی است حالا این مراد تفهیمی که غیر هست چه چیزی هست گاهی اوقات شک ما در این مرحله است.

ایشان می‌فرماید تبادر در مرحلة اوّل تعیین مراد استعمالی را می‌کند، حالا وضعاً او انصرافاً. اما در دو مرحلة دیگر این به درد نمی‌خورد و در دو مرحلة دیگر ملاک چیز دیگری است.

اینجا عبارت آقای سیستانی اینجوری هست: أما في المرحلتين الأخيرتين فلا عبرة بادعاء التبادر بل المناط في المرحلة الثانية وجود القرينة المعينة لهذا المعنى أو ذاك بعد وجود القرينة الصارفة عن المراد الاستعمالي.

این عبارت غلط است. غلط بودنش روشن است. چون وجود قرینة معینه مربوط به مرحلة ثالثه است. جایی که تشخیص مراد تفهیمی که مردد بین وجوه هست بعد العلم بعدم توافق من المراد الاستعمالی. این مربوط به مرحلة ثانیه نیست. این بود که ابتدا به ذهنم رسیده بود که اینجا مرحلة ثانی، این کلمة ثانی، محرف کلمة ثالثه است. ولی بعداً یک قدری که بیشتر دقت کردم، متوجه شدم که اینجا یک سقطی رخ داده. عبارت مثلاً اینجوری بوده:

بل المناط في المرحلة الثانية وجود القرينة الصارفة عن المراد الاستعمالی و عدمها

و المناط فی مرحلة الثالثة وجود القرینة المعینة لهذا المعنی او ذاک بعد وجود قرینة الثالثة عن المراد الاستعمالی

یک خط پرید.

من به تناسب این دو راه حلی که به ذهنم رسید یک بحث یک مقداری کلی‌تری می‌خواهم عرض بکنم. یک مقدمه‌ای ابتدا عرض کنم بعد، مهم است در نحوة برخورد با عبارت‌ها و نحوة تصحیف و تحریف.

مقدمه‌اش این است که یک مطلبی را یک کتابی مرحوم آقا میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی دارند که آقای رسول جعفریان چاپ کرده. ایشان در تبریز آن زمانی که پیشه‌وری تبریز را اشغال کرده بوده و حکومت می‌کرده یک سالی پیشه‌وری در تبریز حکومت می‌کرده. آن یک سال را روزبه‌روز خاطرات نوشته‌اند. و این خاطرات را آقای رسول جعفریان چاپ کرده. یک مقدمه‌ای هم ایشان دارد، بعضی نکات جالبی که در متن کتاب هست در مقدمه آورده. من جمله اینجا دارد می‌گوید مردم ایران به راه‌حل‌های ساده قانع نیستند. همیشه دلشان می‌خواهد راه‌حل‌های پیچیده باشد تا به دلشان راه‌حل‌های ساده نمی‌چسبد. راه‌حل‌های پیچیده به دلشان می‌چسبد. این در واقع یک مقداری آن روحیة نظریة توطئه هست که خیلی ایرانی‌ها تمایل دارند که همیشه همه چیزها را یک توطئة پشت پرده‌ای برایش وجود داشته باشد و یک پیچ و خمی در قضیه باشد که ما ندانیم، این یک مقداری بیشتر دلشان را آرام می‌کند. حالا تصورم این است که ما در برخورد با نظریة توطئه و اینها دچار افراط و تفریط نباید بشویم. نه از آن طرف ساده بودن راه‌حل باعث بشود که ما را قانع نکند، از آن طرف پیچیده بودن راه‌حل، یعنی همه‌اش دنبال راه‌حل‌های پیچیده نباشیم، از آن طرف همه‌اش هم دنبال راه‌حل‌های ساده نباشیم. شواهد و قرائن راه‌حل ساده را تأیید می‌کند یا راه‌حل پیچیده را تأیید می‌کند. هیچ نسبت سادگی و پیچیدگی راه‌حل یک تعصب خاصی نداشته باشیم. بلکه باید دید شواهد و قرائن چگونه است. در بحث تصحیفات و تحریفات هم گاهی اوقات آدم یک راه‌حل ساده به نظرش می‌رسد.

مثلاً این ثانیه بگوییم ثالثه بوده. این خیلی راه‌حل ساده‌ای است.

گاهی اوقات راه‌حل یک قدری پیچیده‌تر می‌شود، یک خطی افتادگی باشد و اینها، میزان تحریفش مثلاً بیشتر تصور می‌شود. این‌که مثلاً این تحریف یک قدری پیچیده‌تر نشان می‌دهد این را نباید خیال کنیم که این راه‌حل را نباید اخذ کرد. بلکه عمده این است ما باید ببینیم کدام یک از این راه‌حل‌ها با قواعد تحریف و تصحیف سازگارتر است و شواهدی برای آن بیشتر وجود دارد؟ توضیح ذلک یک مطلب. تحریفاتی که مورد بحث ما هست، تحریفات عمدی نیست. تحریفات سهوی هست و اشتباهاتی هست که برای انسان رخ می‌دهد. انسان یک موجود منطقی است، اشتباهاتی که از انسان هم سر می‌زند در یک روند منطقی سر می‌زند. و این روند منطقی قابل تشخیص است. یعنی نحوة اشتباه کردن‌های انسان به خصوص در بحث تصحیفات و تحریفات را تا حدود زیادی می‌توانیم چارچوب‌ها، مدل‌های اشتباه را ارزیابی کنیم. این مدل‌های اشتباه را اگر بشناسیم در موارد مختلف می‌دانیم می‌توانیم تشخیص بدهیم که این با کدام یک از این مدل‌ها تناسب دارد. گاهی اوقات یک کلمه را می‌خواهیم بگوییم تبدیل به این کلمه شده. ولو یک تبدیل است. ولی تبدیل یک کلمه به یک کلمه خیلی وقت‌ها به این راحتی انجام نمی‌شود. در حالی که وجود سقط خیلی طبیعی هست.

این‌که گفتم راه‌حل ساده و پیچیده، ما نباید حتماً دنبال راه‌حل ساده باشیم، نه دنبال راه‌حل پیچیده باشیم، به یک معنای دقیق‌تر اینجوری بگوییم ما اصلاً باید دنبال راه‌حل ساده باشیم ولی راه‌حل سادة واقعی، نه سادة ظاهری. راه‌حل ساده یعنی راه‌حلی که با قواعد تحریف سازگارتر است. راه‌حلی که طبیعی‌تر است. یعنی آن راه‌حل‌های پیچیده نیاز دارد به غیرمنطقی بودن، یعنی در شرایط غیر منطقی آنها پیش می‌آید، در حالی که انسان نوعاً منطقی هست و در یک، ولی این راه‌حل عمده این هست که سادگی ظاهری ما را فریب ندهد. بعضی راه‌حل‌ها به حسب ظاهر ساده است، ولی پیچیده است. بعضی راه‌حل‌ها در نگاه اوّل پیچیده است ولی وقتی آن قواعد تحریف را بشناسیم می‌فهمیم خیلی هم ساده است.

در اینجا عبارت را ببینید چطوری می‌خواهم ادعا کنم. آن این است که عبارت چنین بوده، مثلاً عبارت: بل المناط فی المرحلة الثانیة وجود القرینة الصارفة عن المراد الاستعمالی و عدمها و فی المرحلة الثالثة وجود القرینة المعینة لهذا المعنی او ذاک بعد وجود القرینة الصارفة عن المراد الاستعمالي.

اینجا کلمة وجود القرینة تکرار شده. وجود القرینة که تکرار شده، دو تا کلمه‌ای که تکرار می‌شوند خیلی وقت‌ها باعث سقط می‌شود به‌خصوص اگر این دو تا کلمه‌ای که مکرر هستند بینشان ضریبی از سطر فاصله داشته باشد، یعنی یک سطر، دو سطر، سه سطر فاصله شده باشد به‌طوری که از جهت محل قرار گرفتن زیر هم باشند. زیر هم باشند. این عبارتی که این وسط است. این وجود القرینة اگر در سطرح اوّل وسط هست، وجود القرینة دومی در سطر دوم یا سطر سوم دقیقاً زیر همان باشد، یک کمی بعدتر باشد، این پرش خیلی طبیعی هست. به چه جهت؟ چون در واقع ولو شما یک سطر یا دو سطر اینجا می‌گویید افتادگی دارد، ولی فاصلة واقعی این دو تا به اندازة نیم سانت است. فاصلة مکانی این دو تا واژه را باید دید. وقتی اینها زیر هم هستند، یعنی به اندازه‌ای که فاصلة سطور هست اینها فاصله شده. این‌که چشم انسان یک سطر پایین بیاید خیلی طبیعی است. یعنی چشم انسان، انسان یک عبارتی را که دارد می‌خواند نگاه می‌کند عبارت را می‌نویسد. نگاه می‌کند می‌نویسد، نگاه می‌کند می‌نویسد. عبارت را که نگاه می‌کند می‌نویسد بعد که می‌خواهد برگردد در ذهنش عبارت قبلی را دارد. می‌خواهد برگردد دوباره سر همان عبارت قبلی و همان جایی که عبارت قبلی بوده. البته یک ذره آن طرف‌تر می‌خواهد برود. چون می‌خواهد کلمة بعدی‌اش را بخواند. این‌که می‌خواهد برگردد، در این برگشت اگر بین آن کلمة مورد نظر ما و کلمة دیگر فاصلة کمی باشد، کافی هست که نیم سانت چشم انسان در این رفت و برگشت به آن محل قبلی برنگردد، نیم سانت پایین‌تر برگردد، خب سقط رخ می‌دهد. این است که دقت می‌فرمایید این به حسب ظاهر می‌گویید دو سطر افتادگی دارد، سه سطر افتادگی دارد. این راه، راه پیچیده به نظر می‌رسد. ولی وقتی دقت می‌کنیم راه پیچیده‌ای نیست. چی است؟ چشم انسان نیم سانت پایین برود. خیلی راه‌حل ساده‌ای است. چشم انسان به جای این‌که روی این کلمه برگردد، روی مشابهش که نیم سانت پایین‌تر است که یک سطر یا دو سطر می‌شود این برگردد، خب خیلی طبیعی است. حدود یک سطر اینجا فاصله هست.

شاگرد: الآن این کلمة آخری هم یکی باشد

استاد: اینجا هم همین است، وجود القرینة

شاگرد: قبلش هم شبیه است

استاد: قبلش هم شبیه هست، همان قرینة مناط فی المنحط الثانیة، المنحط الثالثة، این شباهت‌های قبلی و این‌که دقیقاً یک کلمه هم مثل هم هست، اینها خیلی وقت‌ها باعث می‌شود که در این رفت و برگشت چشم اشتباه رخ بدهد.

شاگرد: وقتی دو تا وجود قرینه اینجا هستش که نباید این اتفاق افتاده باشد، اگر یک وجود القرینة

استاد: اتفاقاً همین است، چون دو تا هست. یعنی وجود قرینة قبلی را دید، برگشت. آمد برگردد به جای این‌که برود روی وجود قرینة بالایی، آمد روی وجود قرینة پایینی.

شاگرد: در نتیجه در نسخة مستنسخه باید یک وجود القرینه باشد نه دو تا، یعنی وقتی که

استاد: نه در مستنسخ منه دو تا بوده

شاگرد: باشد ولی اینجا

استاد: اینجا یک دانه است

شاگرد: وجود القرينة المعينة لهذا المعنى أو ذاك بعد وجود القرينة الصارفة

استاد: این نه، یک وجود القرینة دیگر داریم.

شاگرد: سه تا بوده

استاد: نه، اصلاً به آن کاری نداریم. عبارت را ببینید. عبارتی که من می‌گویم این است: بل المناط في المرحلة الثانية وجود القرينة الصارفة عن المعنی الاستعمالی و عدمها و فی المرحلة الثالثة وجود القرینة المعينة لهذا المعنى أو ذاك بعد وجود القرينة الصارفة عن المراد الاستعمالي

شاگرد: یعنی در واقع سه تا آنجا بوده اینجا دو تا شده

استاد: بله. از آن وجود القرینه‌ای که قبل هست به این وجود القرینه‌ای که بعد هست ذهن انسان پرش می‌کند. کسانی که به این مدل‌ها و الگوهای تحریفی آشنا هستند خیلی راحت، اصلاً احتمالات به ذهنشان خطور می‌کند. من یک موقعی مثال هم زدم، گفتم که کسانی که با مخطوطات آشنا هستند یک ذهنیت‌هایی پیدا کردند که فرق دارند با کسانی که با مخطوطات آشنا نیستند.

یک بار خدمت حاج آقا عرض کردم که در این زیارت جامعة کبیره و حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی، این سه تا چیز یعنی چی؟ دنیا، آخرة، اولی یعنی چی؟ به محض این‌که گفتم حاج آقا گفتند این علی القاعده باید یکی از دنیا و اولی اضافة دیگری باشد. چون آخرت در مقابلش گاهی اوقات اولی قرار می‌گیرد، گاهی اوقات در مقابلش دنیا قرار می‌گیرد. اینها باید یکی‌شان اضافی باشد و جمع بین عبارت صحیح و عبارت محرّف رخ داده. نگاه کن ببین نسخه همینجور است؟ نسخه بدل دارد یا نه؟ مراجعه کردم دیدم در عیون اخبار الرضا حجج الله علی اهل الآخرة و الاولی، دنیا ندارد.

شاگرد: تفسیر اولی بوده؟

استاد: نه ذهن طرف، کلمة آخرت را که می‌بیند دنیا به ذهنش خطور می‌کند، چون آخرت و دنیا به دلیل متضاد بودن همدیگر کلماتی هستند که با همدیگر تداعی معانی می‌کنند. آخرت را که می‌بیند دنیا و آخرت می‌نویسد. این یک توجیه. یک توجیه دیگر این است اولی را که می‌بیند در ذهنش اولی را به دنیا ترجمه می‌کند. آن ترجمه شده را هم به همراه اصل می‌نویسد. این هم دو جور.

جور سوم این‌که در حاشیه اولی به دنیا ترجمه شده باشد، این حاشیة ترجمه شده داخل متن شده در یک جایی که خیال کردند مربوط به این هست. هر سه جورش. هم افزوده شدن عبارتی که تداعی معانی می‌کند خیلی شایع است، هم آن چیزی که تفسیر کلمات، ترجمة کلمات که در ذهن انسان می‌آید به همراه اصل کلمه وارد شدنش طبیعی است. هم دخول حاشیة تفسیری به متن هر سه اینها قواعد تحریفات اینها را کاملاً چیز می‌کند.

این احتمال را حاج آقا چطور می‌دادند؟ چون با مخطوطات آشنا هستند، مأنوس هستند اصلاً این ذهنیت، یک ذهنیت پرورده شده است به خاطر آشنایی با مخطوطات. این‌که امروز این مطلب را آوردم روی این می‌خواستم تأکید کنم که ما در شناخت برخورد با نسخ در برخورد با متون باید ذهنیت پرورده شده نسبت به عوامل تحریف داشته باشیم. این باعث می‌شود که ما انسان یک مقداری راحت‌تر در اینجور برخوردها، برخورد بکند و امثال اینها.

با تناسب یک چیز دیگر عرض بکنم، یک موقعی یک آقایی گفتش که یک عبارتی، یک وردی را گفت کتاب فلان آقا وجود داشت که ۱۵۷۰ بار یا علی گفته بشود امثال اینها. گفت این ۱۵۷۰ از کجا آمده؟ خدمت حاج آقا عرض کردم، حاج آقا فرمودند این علی القاعده باید مربوط به حروف ابجد و اینها باشد، ببین کلمة مرتضی علی چند در می‌آید. بعد کلمة مرتضی علی را با بعضی از بازی‌ها، ۱۵۷۰ از آن در آوردیم که باید هم همینجور باشد. عبارت آن بنده خدا را خیال می‌کردم از آقای آل طه شنیدم، به ایشان گفتم، ایشان گفتند من نگفتم، یادم رفت کی بود این سؤال را از من کرده بود، می‌خواستم از ایشان عبارت اصلی را ببینم چی است و امثال اینها. یک مقداری کلمات را دنبال کردیم، الآن یک بار دیگر باید فکر کنم ببینم چطوری. می‌گفتند «ی» علی را مشدّد گرفته. «ی» علی مشدد باشد ۱۵۷۰ می‌شود. مرتضی علی، با «ی» مشدد، ۱۵۷۰ تا در می‌آید.

علت اصلی که حاج آقا این مطلبش، چون ایشان با ماده تاریخ خیلی مأنوس هستند که چطوری ماده تاریخ‌ها را درست بکنند، یکی از بازی‌ها و تفریحاتشان.

یا مرحوم جد ما، خودشان ماده تاریخ می‌گفتند. آنها چون ذهنشان با این چیزها مأنوس است به محض این‌که عبارت را می‌بینند تشخیص می‌دهند که چی به چی است. یک چیزی در این کتاب، در کتابخانة مدرسة فیضیه، حاج آقا مجتبی محمدی عراقی، خاطرات نوشته می‌گوید بالای نسخ خطی یک عبارتی بود، بعد یک عبارتی بود که «الف، م، ع، ح، ح» بعد یک «ف» هم وسطش هست، این چی است؟ می‌گفت این را مرحوم جدش، آنجا نوشته می‌گوید آقای زنجانی نماز می‌رفتند من قبل از نماز آمدم به ایشان گفتم این عبارت چی است؟ به محض این‌که به ایشان گفتم ایشان گفتند این پنج تن است. به علاوة اسم خدا، و «ف» وسطش هم فاطمه است، الله، محمد، علی، حسن، حسین، «ف» هم که محور پنج تن هست آن هم چیز هست. خلاصه معطّل نکردند به محض این‌که چیز. علّتش این است که با اینجور بازی‌ها آشنا هستند. بازی‌هایی که با الفاظ و اینها چیز می‌کنند. خیلی از اینها بستگی دارد که انسان چقدر با آن فضای آن چیزها آشنا باشد. اگر ماده تاریخ است، با فضای ماده تاریخ آشنا باشد، با فضای رمزگشایی می‌خواهد بکند، با فضای حروف رمزی آشنا باشد. در ما نحن فیه هم تصحیفات و تحریفات را که آدم می‌خواهد ببیند، باید با فضای تصحیفات و تحریفات آشنا باشد. فضای تصحیفات و تحریفات یعنی الگوهای تحریفی. و این الگوها خیلی مهم است که آدم بداند چه الگوهایی وجود دارد. این الگوها باعث می‌شود که آدم خیلی سریع عبارت را بتواند بفهمد که چی به چی هست و با واقعیت‌ها بتواند تشخیص بدهد.

شاگرد: فضای فقهی اگر که ما با یک روایتی برخورد کردیم که آنجا فضای حجیت است به حدی نبودش این بحث‌های تحریفی که ما را به اطمینان برساند.

استاد: بحث‌های کبروی‌اش بماند، این‌که آیا مجرد ظن به خلاف کافی هست برای. حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. کلیت بحث را می‌خواهم عرض کنم که یک مقدار زیادی، اوّلاً چطور می‌شود یک احتمال در ذهن انسان شکل می‌گیرد؟ چی می‌شود که احتمال شکل می‌گیرد. این احتمال گاهی اوقات قرائن کلی هست، یعنی الگوهای کلی هست، آن خیلی مؤثر است در شکل‌گیری احتمال. بعضی چیزها الگوهای کلی نیست. یک چیز خاصی است. مثلاً حاج آقا یادم هست بحثی مطرح می‌کردند می‌فرمودند که، روایت برای ابراهیم بن الحسن بود، می‌فرمودند این ابراهیم بن حسن مصحف ادیم بن حر است و بعد نحوة نوشتن را می‌گفتند ابرهیم بن الحر، ابراهیم بن الحسن جوری نوشته می‌شود که ادیم بن حر، خود ادیم بن حر گاهی اوقات به نحوی نوشته می‌شود که ابراهیم بن حسن خوانده می‌شود. اصلش ادیم بن حر بوده حالا، ابراهیم را ابرهیم می‌نوشتند، خیلی دقیقاً شبیه ادیم بن حر است. این‌که حاج آقا این احتمال به ذهنشان خطور کرده بود به چه جهت بود؟ به دلیل این بود که آن روایت آن بحث را که داشتند می‌خواندند دو تا روایت مشابه وجود داشت، در سند یکی ادیم بن الحر بود، در سند یکی ابراهیم بن الحسن بود. ابراهیم بن الحسن هم در کتاب‌های رجالی در این طبقه وجود خارجی نداشت. ادیم بن الحر وجود داشت، آن الگوهای ذهنی که تبدیل یک اسم به مشابه هم در ذهنشان مأنوس بود، آن تبدیل نامأنوس به مأنوس، یعنی ادیم به ابراهیم، حر به حسن، تبدیل نامأنوس به مأنوس که یک الگوی ذهنی هست، تبدیل شیء به مشابه که الگوی ذهنی دیگر هست، به علاوة خصوصیات موردی. خصوصیات موردی این است که الآن روایت‌ها را دارم می‌خوانم. روایت‌های مشابه را دیده، این روایت مشابه ذهنشان را به این مطلب آورده که اینها باید یکی باشد، آن الگوها را تطبیق کردند و یک دیدگاهی را اینجا ارائه دادند. یعنی ما برای تحریفات هم باید آن الگوهای کلی را بشناسیم، هم تطبیق موردی. تطبیق‌های موردی هم خیلی مهم است.

یک مثالی اینجا در درس هم زدم که یک عبارتی هست در تفسیر عیاشی، انکرنا لمؤمنٍ. کلمة انکرنا لمؤمنٍ را بیاورید.

شاگرد: انکرنا لمؤمنٍ بما لا یعذر الله الناس بجهالة

استاد: این عبارت انکرنا لمؤمنٍ، عبارت اصلاً ببینید چی است.

شاگرد: عن عبد الأعلى قال‏ سألت أبا عبد الله ع عن قول الله: «وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ- حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ‏» قال: حتى يعرفهم ما يرضيه و ما يسخطه- ثم قال أما أنا أنكرنا لمؤمن- بما لا يعذر الله الناس بجهالة، و الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة

استاد: این عبارت انکرنا لمؤمن چی است؟ من آن موقع چون بحث این روایت را داشتم در اصول بحث می‌کردم، همة روایت‌هایی که ذیل این حدیث هست را جمع‌آوری کرده بودم. دیدم یک روایتی مشابه این روایت هست. یعذر الناس را بیاورید.

شاگرد:

استاد: أنكم لتأتمون. این عبارت می‌گفتم این هست که می‌گوید که شما به امامت کسی معتقد هستید که خداوند مردم را به خاطر عدم معرفت او معذور نمی‌دارد. و أنكم لتأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته. و بعد اینها چطوری به هم تبدیل می‌شوند و امثال اینها در یک جلسه‌ای سر کلاس توضیح دادم.

شاگرد: در فضای دیگر است تأتمون

استاد: در روایت دیگر اصلاً نیست همین روایت است. و نکتة جالبی که برای شما می‌خواهم بگویم این است، آن این است که این احتمالات را در درس مطرح کردم، بعد مراجعه کردم به چاپ اخیر تفسیر عیاشی که مؤسسة بعثت چاپ کرده. آن احتمالی را که ما با این چیزها احتمال دادیم، نسخه بدلش بود اصلاً. و مصححین کتاب به دلیل این‌که با قواعد تحریف آشنا نیستند آن را در حاشیه ذکر کرده بودند. در متن ذکر نکرده بودند، در حالی که آن خیلی برای من جالب بود. اوّل چطور شد که این به ذهنم خطور کرد؟ یک مجموعه‌ای هست، عبارت نامفهوم است. نمی‌شود سر و ته عبارت را درست کرد. و آن قانونی هم هست که مرحوم جد ما خیلی روی آن تکیه می‌کرد، اصل در عبارت‌های نامفهوم غلط نسخه است، این یک.

نکتة دوم این‌که برای این‌که این را به دست بیاوریم روایت‌های مشابه را بگردیم. من نه این‌که دنبال روایت مشابه بودم. خواه‌ناخواه چون روایت، بحث آیة شریفه را می‌کردم روایت‌هایی که در تفسیر این آیه بود جلویم بود. چون ۱۰-۱۵تا روایت را یادداشت کرده بودم که ببینم چی کار دارم می‌کنم. دیدم یک روایت چقدر شبیه این است. شبیه به این که شد رفتم روی آن الگوهای تحریفی. الگوهای تحریفی دیدم انکرنا لمؤمن با انتم تأتمون نحوة نگارششان جوری می‌شود نگارش کرد که دقیقاً به هم تحریف بشوند و خیلی مطلب روشنی در آمد. این مجموعه مطمئن شدم که باید عبارت این باشد.

شاگرد: و أما أنا را چه کار می‌کنید؟

استاد: أما إنا. دو تا عبارت را بگویید من بنویسیم

۳۵:۱۲

شاگرد: عبارت عیاشی این است: ثم قال أما أنا أنكرنا لمؤمن- بما لا يعذر الله

استاد: أما أنا أنكرنا لمؤمن. ببینید این تأتمون است، این انکم است.

شاگرد: اما انا را چه کار کنیم؟

[نوشتن روی تخته]

استاد: این «أنا» این است که تکرار شده. این دو بار در ذهن خوانده شده، یکی تبدیل شده، یکی تبدیل نشده. اصلش این است: أما إنکم تأتمون. این تأتمون شده أنکرنا لمؤمن. و این أنا تحریف «أما» باشد. جمع بین نسخه بدل و بدل نسخه. مراجعه کردم، در یک نسخه بدل در تفسیر عیاشی ببینید خیلی مطلب را درست چیز می‌کند. الآن نسخه بدلش را یادم نیست. خود آن نسخه بدل کمک می‌کرد که یک مقداری.

یک ادیم بن الحر هم برایتان می‌نویسم.

گاهگاهی یک مدتی مشغول رقص کلمات، ادبی بگویم، رقص کلمات و این بحث‌ها مهم هست که ما بشناسیم.

توضیح تبادر معناها ان‌شاءالله فردا باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد

پایان